

چکیده

با فروپاشی نظام دوقطبی، مسایل منطقه‌ای که عمدتاً تحت تأثیر روابط آمریکا و شوروی بودند، از اهمیت و ارزش ویژه‌ای برخوردار گردیدند. با گذار از این نظام تقریباً متصلب، کشورهای جهان این امکان را یافتند که به نقش فعال‌تری به‌خصوص در سطح منطقه‌ای بپردازند. به‌هرحال، از آنجایی که تئوری‌های مختلف روابط بین‌الملل بر جنبه‌های گوناگونی از منطقه‌گرایی تأکید دارند، این مساله هنوز دارای نواقصی است که باید برطرف گردند. علاوه بر این، معیارهای متعددی همچون هم‌جواری جغرافیایی، وجود یک مرکز مالی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی، نهادهای منطقه‌ای و تعامل زیاد اقتصادی برای تعریف این اصطلاح به کار رفته است که خود بر پیچیدگی‌های مرتبط با منطقه‌گرایی می‌افزاید. از سوی دیگر، به‌رغم تجارب به‌نسبت موفق هم‌گرایی منطقه‌ای در برخی مناطق جهان از جمله اروپا و آسیای جنوب شرقی، خاورمیانه به‌عنوان یک استثنا در این خصوص محسوب می‌شود که تلاش‌های انجام گرفته در این منطقه برای پیشبرد هم‌گرایی منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نبوده است. همچنین به اعتقاد بسیاری ناظران، چشم‌انداز روشنی نیز در این مورد وجود ندارد. در مقاله حاضر تلاش شده است که پس از بررسی تئوری‌های مختلف در مورد منطقه‌گرایی، با ترکیب تئوری سازه‌انگاری و انتخاب عقلایی منطقه‌گرایی در خاورمیانه تحلیل گردد.

کلیدواژه‌ها: منطقه‌گرایی، سازه‌انگاری، انتخاب عقلانی، هویت جمعی، سرمایه اجتماعی، نهادهای منطقه‌ای.

* عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر

سطح منطقه‌ای برای دولت‌ها در دوران پس از جنگ سرد آشکارا به مکان هندسی منازعه و همکاری تبدیل شده و بر این اساس، مناطق در این دوران بیش از گذشته به‌عنوان یک سطح منطقه‌ای، در ساخت و تحلیل امنیت و ناامنی تاثیرگذار شده‌اند. بنابراین، بیش از گذشته امنیت و ناامنی دولت‌ها و کشورها با امنیت و ناامنی سطح منطقه‌ای پیوند خورده است.^۱

با پایان جنگ سرد، هم‌گرایی منطقه‌ای به یکی از مشخصه‌های اصلی سیاست و اقتصاد جهانی در کنار جهانی شدن تبدیل شد. به‌رغم تجارب به نسبت موفق هم‌گرایی منطقه‌ای در اغلب مناطق جهان؛ از جمله اروپا و آسیای جنوب شرقی، خاورمیانه به‌عنوان یک استثنا در این خصوص محسوب می‌شود. به اعتقاد گروهی از کارشناسان تلاش‌های انجام گرفته در این منطقه برای پیشبرد هم‌گرایی منطقه‌ای موفقیت‌آمیز نبوده است و چشم‌اندازی روشن نیز در این مورد وجود ندارد. به‌طور کلی مجموعه فزاینده‌ای از مطالعات با تمرکز بر این ایده وجود دارد که نهادهای منطقه‌ای و به‌طور مشخص سازمان‌های منطقه‌ای در حال تبدیل شدن به بازیگرانی مهم در سیاست جهانی هستند. حامیان این دیدگاه، مناطق را در ذات خود مهم دانسته و آنها را صرفاً بخش فرعی از قدرت دولت یا فرایندهای جهانی به حساب نمی‌آورند. دیدگاه مذکور از تجربیات اتحادیه اروپا، موافقت‌نامه تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا)^(۱) و تا حد کمتری اتحادیه کشورهای آسیای جنوب شرقی (آسه‌آن)^(۲) به‌عنوان دلیلی بر ادعای خود یاد می‌کنند. البته اکثر پژوهش‌های صورت گرفته از موارد همکاری منطقه‌ای و هم‌گرایی در خاورمیانه به این نتیجه رسیده‌اند که ضعف‌های نهادی و نگاه دگرسازانه امنیتی، محدودیت‌های داخلی و مداخله بین‌المللی، از بارزترین موانع همکاری و هم‌گرایی موفقیت‌آمیز در این بخش از جهان می‌باشند.^۲

به هر حال این مقاله به دنبال بررسی‌هایی فرای مطالعات بدبینانه از منطقه‌گرایی در خاورمیانه است؛ مطالعاتی که هرگونه اقدام در راستای هم‌گرایی منطقه‌ای را محکوم به شکست می‌داند.

1. North American Free Trade Agreement (NAFTA)

2. Association of South East Asian Nations (ASEAN)

چنین بحثی به‌ویژه مناسب زمان کنونی می‌باشد که اعتقاد بر آن است منطقه‌گرایی و منطقه‌ای‌شدن می‌تواند کمکی به آزادسازی سیاسی و حتی دموکراتیزه‌شدن بیشتر در منطقه باشد. در آمریکای لاتین و آفریقای زیرصحرای، ناظران به تأثیر مثبت سازمان‌های منطقه‌ای اشاره داشته‌اند. در این چارچوب، خاورمیانه همچنان به‌عنوان «سیاه‌چاله‌ای» دیده می‌شود که نقش تلاش‌های صورت گرفته در آن در زمینه منطقه‌گرایی جهت تقویت یک محیط سیاسی کثرت‌گرایانه‌تر ناچیز می‌باشد.

البته باید به این نکته توجه داشت که نه واقع‌گرایی، نه نهادگرایی انتخاب عقلانی،^(۱) نه لیبرالیسم و نه سازه‌انگاری اجتماعی،^(۲) به‌عنوان دیدگاه‌هایی پیشرو در تئوری روابط بین‌الملل، پاسخ‌هایی کافی برای این مساله ندارند. همین محدودیت در مورد تئوری‌های کارکردگرایی، درون‌دولت‌گرایی^(۳) و مشورتی^(۴) از همکاری منطقه‌ای صادق است. بنابراین در صورتی که هدف قدرت پیش‌بینی یا توصیه سیاسی و نه رقابت میان تئوری‌های رقیب باشد، به مدلی از ترکیب تمامی این رهیافت‌ها نیاز است. مقاله حاضر مدلی از منطقه‌ای‌شدن و همکاری منطقه‌ای را ارائه می‌دهد که دارای چهار ویژگی می‌باشد:

۱. تئوری‌های انتخاب عقلانی و سازه‌انگاری اجتماعی را ترکیب می‌کند؛
۲. با نگاهی به گروه‌های اجتماعی، جنبش‌های ملی و نهادهای منطقه‌ای به‌عنوان بازیگران، سطح داخلی را به سطح منطقه‌ای پیوند می‌دهد؛
۳. بر اساس مطالعات صورت گرفته در زمینه هم‌گرایی اروپایی و اتحادیه اروپا و نیز مجموعه‌ای روبه‌رشد از مطالعاتی که منطقه‌گرایی را به‌عنوان پدیده‌ای جهانی می‌نگرند؛ از جمله منطقه‌گرایی تطبیقی،^۳ رهیافت منطقه‌گرایی جدید،^۴ جوامع امنیتی،^۵ میان منطقه‌گرایی^۶ و چندین مطالعه گسترده از سوی سازمان‌های بین‌الملل، بنا شده است؛ و

-
1. Rational-Choice Institutionalism
 2. Social Constructivism
 3. Intergovernmentalist
 4. Deliberative

۴. تحولات درون‌زاد^(۱) و نیز تأثیر بازیگران خارجی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.

در ادامه، با هدف کاربردی ساختن بحث، برخی از متغیرهای این مدل در زمینه مشخصی از منطقه‌گرایی در خاورمیانه قرار داده خواهد شد. در راستای هدف این مقاله، خاورمیانه به‌لحاظ جغرافیایی شامل کشورهای خاور نزدیک (سوریه، لبنان، اسرائیل)، خلیج فارس (کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس به‌اضافه ایران) و دره نیل (مصر و سودان) در کنار ترکیه، و آفریقای شمالی تعریف شده است. سؤال اصلی مقاله این است که، بر اساس تئوری سازه‌نگاری و انتخاب عقلانی، چه عواملی می‌توانند همکاری‌های منطقه‌ای در خاورمیانه را تقویت نمایند؟ در پاسخ فرض بر این است که بر اساس تئوری‌های انتخاب عقلانی و سازه‌نگاری اجتماعی مشارکت گروه‌های اجتماعی، جنبش‌های ملی و نهادهای منطقه‌ای در کنار دولت‌ها در همکاری‌های منطقه‌ای در خاورمیانه، می‌توانند منجر به شکل‌گیری سرمایه اجتماعی، هویت جمعی و رشد منطقه‌گرایی در خاورمیانه گردند.

تئوری‌های روابط بین‌الملل و منطقه‌گرایی

نظریه‌هایی که تاکنون به بررسی منطقه‌گرایی پرداخته‌اند را می‌توان به دو دسته تقسیم نمود: نظریه‌های سنتی و جدید. نظریه‌های جدید در واقع قرائت‌های جدید نظریه‌های سنتی شامل: واقع‌گرایی (نئورئالیسم)، نهادگرایی لیبرال (نهادگرایی نئولیبرال)، و مارکسیسم (نئومارکسیسم) می‌باشند. نظریه‌های جدید نیز عبارتند از: نظریه نظام جهانی، نظریه نئوگرامشیک درباره نظم جهانی، نظریه جهان‌گرایی و بالاخره نظریه و رهیافت منطقه‌گرایی. در مورد دیدگاه واقع‌گرایی می‌توان گفت که در عرصه روابط بین‌الملل، واقع‌گرایی سیاسی سه مفروض اصلی دارد:

۱. دولت‌ها (یا دولت شهرها) واحد اصلی کنش و تعامل‌اند؛
۲. دولت‌ها در پی کسب قدرت چه به‌عنوان هدف و چه به‌عنوان ابزاری برای کسب اهداف

دیگر می‌باشند؛ و

1. Endogenous

۳. دولت‌ها به‌طور عقلانی رفتار می‌کنند و فقط در پی منافع خود هستند، بنابراین به‌طور عقلانی نیز برای دیگران قابل درک می‌باشند.

مسایل بین‌المللی بر مبنای مفروضات فوق بدین گونه تحلیل می‌شوند که دولت‌ها به‌عنوان بازیگرانی انفرادی و یا از طریق ائتلاف با هم می‌توانند تهدیداتی را ایجاد نمایند. کنش و واکنش دولت‌ها بدین گونه تحلیل می‌شود که آنها صرفاً بر مبنای سیاست‌های اعلامی خود و یا بر اساس ملاحظات اخلاقی رفتار نمی‌کنند، بلکه در پی کسب، افزایش و حفظ قدرت خویش هستند. واقع‌گرایی به امکان هماهنگی منافع بین دولت‌ها اعتقاد ندارد و برخورد منافع بین دولت‌ها را اجتناب‌ناپذیر می‌داند. بر این اساس تنها راه اجتناب از این برخورد، تشکیل سیستم موازنه قوا بین دولت‌هاست. واقع‌گرایان موازنه قوا بین دولت‌ها را نه‌تنها علت جنگ نمی‌دانند، بلکه از آن به‌عنوان عامل صلح و توازن یاد می‌کنند.

از دید نئورئالیست‌هایی همچون والتز، توزیع قدرت مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار بازیگران در هر نظام سیاسی از جمله نظام بین‌الملل است. دولت‌ها در روابط با همدیگر محدود به ظرفیت و توانایی‌شان هستند، لذا می‌کوشند از قدرت‌یابی بیش از حد کشورهای دیگر جلوگیری کنند. از این نظر اصل موازنه قدرت جایگاه مهمی در نظریه نئورئالیسم دارد. اما در نقطه مقابل، گروه دیگری از نئورئالیست‌ها اصل دستاورد نسبی را عامل تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها می‌دانند و استدلال می‌کنند که حتی اگر هدف یک دولت به‌دست آوردن بیشترین سود از همکاری است، باید از طریق ورود در فرایند روابط و همکاری برای کسب آن بکوشد، اما چون دستاورد کشورها با یکدیگر تفاوت و فاصله دارد، کشورهایی که بهره‌مندی کمتری دارند با شبکه همکاری‌های منطقه‌ای به مخالفت بر می‌خیزند. گروهی دیگر بر اصل ثبات هژمونیک که وابسته به وجود یک دولت و قدرت هژمون به‌عنوان شرط ضروری همکاری کشورها با یکدیگر است، تاکید می‌ورزند. این گروه بر این باورند که منطقه‌گرایی در مناطقی از جهان تحقق خواهد یافت که یک قدرت هژمون محلی قادر به ایجاد و حفظ نهادهای اقتصادی منطقه‌ای باشد. در مناطقی که فاقد این قدرت هژمون منطقه‌ای است، منطقه‌گرایی شانس تحقق نخواهد داشت.^۷

نظریه نهادگرایی نئولیبرال بر خلاف نظریه فوق، بر همکاری میان دولت به‌عنوان یک قاعده و

اصل تاکید می‌ورزد؛ زیرا به قول جوزف نای و کیوهن، ویژگی اقتصاد سیاسی بین‌الملل وابستگی متقابل پیچیده‌ای است که تعیین‌کننده میزان قدرت و استقلال دولت‌ها نیز می‌باشد. این نظریه بر وجود رژیم‌های بین‌المللی که در برگیرنده اصول، قواعد و هنجارهای حاکم بر رفتار دولت‌هاست، تاکید می‌کند و بر این باور است که این منافع مشترک میان کشورهاست که به ایجاد این رژیم‌ها و رویه‌ها می‌انجامد نه قدرت‌های هژمون منطقه‌ای. نکته دیگر در این نظریه، تاکید بر فشردگی و تراکم و درهم تنیدگی فضاها و فضاهای سیاسی است که مسایل و امور مختلف را به هم مرتبط می‌سازد، به گونه‌ای که تصمیم در یک حوزه بر سایر حوزه‌ها نیز تاثیر خواهد گذاشت. بنابراین، ایجاد یک رژیم یا رویه سیاسی و اقتصادی مشترک به عنوان یک راه حل مطلوب موضوعیت می‌یابد و به ویژه می‌تواند مبنای خوبی برای گسترش همکاری میان کشورها قرار گیرد. در مجموع، از این نظریه می‌توان به دو نتیجه برای بحث منطقه‌گرایی رسید: یکی اینکه، این نظریه بر این باور است که موضوع مناسبات منطقه‌ای در صورتی مورد توجه دولت‌ها قرار می‌گیرد که دارای منافع مشترکی باشند؛ دیگر اینکه، این نظریه همچنین بر تاثیر گروه‌های اجتماعی در پیشبرد پروژه منطقه‌گرایی تاکید می‌ورزد.

نظریه نئومارکسیسم بیشتر از منظر و در چارچوب نظریه امپریالیسم به روابط بین‌الملل می‌نگرد. لذا تشکیل سازمان‌های منطقه‌ای از سوی کشورهای پیرامون را مخل و برهم زننده رابطه تابعیت آنان از کشورهای سرمایه‌دار نمی‌دانند. بنابراین به باور آنها در شرایط جدید، کشورها به صرف عضویت در مناطق، تابع کشورهای سرمایه‌دار هستند. در واقع در شکل جدید نیز همچنان رابطه سابق لزوم می‌یابد. از سوی دیگر، نئومارکسیست‌ها بر این باورند که شرکت‌های چندملیتی به عنوان عوامل قدرتمند سرمایه‌دار به واسطه تهدیدی که از سوی منطقه‌گرایی احساس می‌کنند، در روند آن اخلاص ایجاد می‌نمایند. اما نظریه نظام جهانی با تقسیم جهان به سه گروه مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون، به واسطه تحولاتی که در نظام تقسیم کار به وقوع پیوسته، بر احتمال موفقیت و امکان‌پذیری طرح منطقه‌گرایی تاکید دارند. توجه این نظر به ویژه معطوف به حوزه اقتصاد است. در واقع در این نظریه که ترتیبات سیاسی را طبق نقشی که در فرایند انباشت سرمایه ایفا می‌کنند تبیین و تحلیل می‌کند، منطقه‌گرایی پدیده‌ای

ویژه و استثنایی نیست. نظریه نئوگراامشیک درباره نظم جهانی معطوف به این فرضیه بنیادی است که تولید و روابط اجتماعی برآمده از آن در تکوین قدرت سیاسی و ساختارهای دولت و نظم جهانی نقش اصلی و اساسی دارند. دولت در این نظریه در مرکز تحلیل قرار دارد زیرا در پیوند و تلفیق با ساختار اقتصاد سیاسی بین الملل، تنظیم و تعیین کننده روابط اجتماعی به شمار می آیند. در مجموع به رغم تنوع قرائت ها و دیدگاه های مختلف در این نحله به نظر می رسد که منطقه گرایی در این نظریه به عنوان ابزار پیشبرد منافع مجموعه دولت- جامعه تلقی می شود. از آنجا که در این نظریه بعضی ترتیبات منطقه ای به عنوان ابزاری برای کاهش دخالت دولت در اقتصاد و نیز مقررات زدایی تلقی می شود، به نظر می آید پروژه منطقه گرایی را بیشتر در خدمت قدرت بخشیدن به اصول اقتصاد نئولیبرال در یک منطقه می بیند؛ به این معنی که نخبگان اقتصادی- سیاسی کشورها در راستای تامین منافع اقتصادی خود، اقتصاد کشور را به اقتصاد مرکز گره می زنند. نظریه جهان گرایی اساسا برآمده از نظریات اقتصادی نویسندگان ژاپنی کنیچی اوماست. دیدگاه وی درباره روابط اقتصادی در پایان قرن ۲۰ مبتنی بر این فرض است که روابط اقتصادی در سراسر جهان آن قدر گسترده و پیچیده شده که مرزهای سیاسی اهمیت و معنای خود را از دست داده اند. دیدگاه اوما همسو با آن چیزی است که بیون هوستن دیدگاه بنیادگرایی لیبرالی می نامد. طبق این دیدگاه، تحولات کنونی در سطح جهان از سوی بازیگران و عاملان سیاسی با هدف ایجاد یک اقتصاد جهانی هم گرا و خودتنظیم بخش هدایت می شود. بنابراین، می توان گفت نیروی غالب در عصر حاضر فرایند جهانی شدن است که به ایجاد یک اقتصاد بی مرز می انجامد.

نظریه حکومت منطقه ای در مقابل نظریه جهانی شدن قرار می گیرد. از لحاظ جایگاه دولت، نظریه پردازان این نحله با طرح پروژه منطقه گرایی در صدد خنثی سازی آثار تضعیف کننده جهانی شدن بر دولت هستند. این گروه با قائل شدن نقش اساسی و محوری در پروژه منطقه گرایی برای دولت، به احیا یا تقویت حاکمیت ملی در مقابل روندهای مخرب جهانی شدن می پردازند. در این پروژه دولت های مستقر در یک منطقه با نفی تعارضات و منازعات سابق در مقابل نیروی سهمناک جهانی شدن برای پیشبرد طرح توسعه و رفاه اقتصادی مردم به همکاری

و همیاری با همدیگر می‌پردازند. این پروژه هم فراهم‌آورنده یک بازار مصرف گسترده برای اقتصاد کشورهای عضو است و هم از رقابت‌های منفی میان کشورها می‌کاهد، که در مجموع بر اعتبار و کارآمدی دولت‌ها می‌افزاید.^۸

در مقابل، نظریات انتقادی همانند سازه‌انگاری از منظری دیگر به اتحادهای منطقه‌ای می‌نگرند. برای مثال، چپرسون، ونت، و کاتزنستاین از تاثیر لایه‌های فرهنگی بین‌المللی مؤثر بر ماهیت دولت‌ها در اتحادهای منطقه‌ای و رژیم‌های بین‌المللی سخن می‌گویند.^۹ از نظر ونت، نهادها واحدهایی شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند، وجود ندارند. هویت‌ها، منافع و نهادها همگی ناشی از فرایندهای اجتماعی متعاملی‌اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم، اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود هویت‌ها نیز از تعامل با سایر هویت‌ها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند.^{۱۰} در عین حال، سازه‌انگاران برآند که همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولت‌ها نیست. در میان پاره‌ای از کنشگران، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و در میان پاره‌ای نیز فراتر از آن می‌توان احساس همبستگی و هویت مشترکی را دنبال کرد. در مواردی نیز می‌توان دید که عنصر کشاکش و تعارض غالب است. بر همین مبناست که ونت مانند وایت و بول بر آن است که عناصری از واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و خردگرایی در روابط بین‌الملل وجود دارد و امکان غلبه هر سه مدل در نظام بین‌الملل و منطقه‌ای هست. با توجه به تئوری‌های مذکور به چند نتیجه می‌توان در مورد منطقه‌گرایی دست یافت:

- بر اساس تئوری‌های انتقادی، منطقه‌گرایی سیاست و دولت ملی همچنان به‌عنوان یک موضوع مهم تلقی می‌شود، در صورتی که بر اساس تئوری‌هایی همانند سازه‌انگاری دولت تنها به‌عنوان یکی از بازیگران مهم در امر منطقه‌گرایی محسوب می‌گردد.

- بر اساس تئوری‌های غیرانتقادی، تنظیم بازار برای تشکیل اتحادهای منطقه‌ای یک ضرورت است؛ زیرا تشدید بین‌المللی شدن سطح بالایی از وابستگی متقابل را ایجاد کرده و نیاز به هماهنگی در سیاست بین‌الملل را افزایش داده است. درحالی که از دید تئوری‌هایی همانند سازه‌انگاری هنجارها و قواعد نقش بسیار مهمی در شکل دادن اتحادهای منطقه‌ای دارند.

در مجموع هر دو دسته از تئوری‌های انتقادی و غیر انتقادی در این نقطه با هم اشتراک دارند که منطقه‌گرایی می‌تواند به‌عنوان ابزار انباشت منابع سیاسی و ارتقای منافع ملی دولت‌های همکار به کار رود؛ هدفی که دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند بدان دست یابند.^{۱۱}

منطقه‌گرایی از نگاه رویکردهای سازه‌انگاری و انتخاب عقلانی

سازه‌انگاری رویکردی است که پیش از طرح در روابط بین‌الملل در جامعه‌شناسی مطرح بوده و از اواخر ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ به یکی از تئوری‌های اصلی روابط بین‌الملل تبدیل شده است. این نگرش بر ساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند که همه کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرند و معنا می‌یابند و این معنا سازی است که به واقعیت‌های جهانی شکل می‌دهد. در تئوری سازه‌انگاری، هویت‌ها، هنجارها و فرهنگ نقش مهمی در سیاست‌های جهانی ایفا می‌کنند. هویت‌ها و منافع دولت‌ها توسط هنجارها، تعاملات و فرهنگ‌ها ایجاد می‌شود و این فرایند است که موضوع تعامل دولت‌ها را تعیین می‌نماید. سازه‌انگاری به این امر می‌پردازد که چگونه هویت‌ها و هنجارهای اجتماعی مردم می‌توانند با روابط نهادینه میان آنها گسترش یابد^{۱۲} و روابط میان دولت‌ها بر اساس معنایی است که آنها برای یکدیگر قائلند. در سازه‌انگاری از آنجا که منافع از روابط اجتماعی حاصل می‌شود، هویت یک امر رابطه‌ای است که به معنای درک از خود و انتظارات از دیگران است. عمل نسبت به دیگران بر اساس معنایی است که نسبت به آن کارگزار وجود دارد. همچنین اولویت‌های بین‌الملل کارگزاران بر اثر جامعه‌پذیری درون جامعه بین‌الملل حاصل می‌شود.^{۱۳} نگاه سازه‌انگاران به هنجارها و قواعد نیز مهم می‌باشد. در زمینه تأکید بر هنجارها با نظریات لیبرال اشتراک دارند، اما تفاوت محسوسی که با لیبرال‌ها دارند این است که لیبرال‌ها بر جنبه تنظیمی هنجارها تأکید دارند، در حالی که سازه‌انگاران علاوه بر جنبه تنظیمی به جنبه تکوینی آنها نیز توجه می‌کنند و بر این اعتقادند که هنجارها در پی فرایندهایی مانند تعاملات به وجود می‌آیند. از میان اندیشمندان این تئوری کراتوچویل، انف و کاتزنستاین بیشتر بر اهمیت هنجارها تأکید کرده‌اند. طیف وسیعی از نظریات سازه‌انگاری از نوع متعارف آن تا رادیکال باعث شده است تا عملیاتی کردن این نظریه مشکلات خاص خود را داشته باشد. با این حال،

- اندیشمندان این رویکرد سه مورد کلی را به عنوان گزاره‌های اصلی سازه‌انگاری پذیرفته‌اند:^{۱۴}
۱. ساختارهای هنجاری و فکری به اندازه ساختارهای مادی دارای اهمیت می‌باشند؛
 ۲. هویت‌ها و هنجارها در شکل‌گیری منافع و کنش‌ها نقش تعیین‌کننده دارند؛ و
 ۳. ساختار و کارگزار متقابلاً به هم شکل می‌دهند.
- علاوه بر آن اندیشمندان مختلف رهیافت سازه‌انگاری، تقسیم‌بندی‌هایی از تئوری سازه‌انگاری و مفروض‌های آن بیان نموده‌اند که مهم‌ترین گزاره‌های آن عبارتند از:
۱. محیط جهانی تنها به عوامل مادی محدود نمی‌شود، بلکه فاکتورهای فکری و هنجاری نیز اهمیت دارند؛
 ۲. خصوصیات دولت‌ها نتیجه تعاملات آنها می‌باشد و دولت‌ها دارای صفات ذاتی و از پیش تعیین شده نیستند؛
 ۳. منافع و هویت‌ها مفروض و از پیش داده نمی‌باشند، بلکه نتیجه تعامل اجتماعی هستند که در فرایندهای بین‌المللی در معرض تغییر می‌باشند؛
 ۴. انواع تعامل عبارتند از: مذاکرات/ چانه زنی، بحث و استدلال و ارتباط همگانی و عمومی با علامت‌ها و سخنرانی‌ها؛ و
 ۵. تصمیم‌گیری در امور جهانی در سه سطح صورت می‌گیرد:
- ۵-۱. نهادهای رسمی مثل رژیم‌های امنیتی؛
 - ۵-۲. فرهنگ سیاسی جهانی (حکومت قانون، قواعد و هنجارها)؛
 - ۵-۳. فاکتورهای انگاره‌ای از جمله الگوهای دوستی و دشمنی، روابط سیاسی میان کشورها.
- در چارچوب تحلیل سازه‌انگاری نمی‌توان سیاست بین‌الملل را در حد یک سلسله تعاملات و رفتارهای عقلایی و در چارچوب‌های صرف مادی و نهادی در سطوح ملی و بین‌الملل تقلیل داد؛ زیرا تعاملات دولت‌ها بر اساس یک سلسله منافع ملی تثبیت شده، شکل نگرفته است، بلکه در طول زمان به صورت نوعی الگوی رفتاری از طریق هویت‌ها شکل می‌یابند و یا باعث تشکیل هویت می‌شوند. به اعتقاد سازه‌انگاران، جنبه سیاسی منطقه‌گرایی از جنبه اقتصادی آن اهمیت بیشتری دارد؛ زیرا منطقه‌گرایی ساختاری دفاعی در برابر جهانی شدن می‌باشد. علاوه بر این،

سازهانگاران در تحلیل مسایل مرتبط به منطقه‌گرایی معتقد به ارتباط مستقیم امنیت و منطقه‌گرایی هستند. سازهانگاران همانند نظریه‌پردازان کنش گفتاری بر این اعتقادند که معادله قدرت و امنیت در منطقه‌گرایی مدرن تغییر یافته است. در این ارتباط، قدرت با شاخص‌های متفاوتی از دوران گذشته همراه می‌باشد. زمانی که عناصر قدرت با دگرگونی روبه‌رو شوند، در آن شرایط ماهیت جنگ‌ها نیز دچار تغییراتی خواهد شد. کشورها بدون معادله نظامی نمی‌توانند رفتار راهبردی خود را طراحی نمایند. بنابراین هنجارها را می‌توان انعکاس انتظارات جمعی دانست. این امر زمینه را برای ایجاد ارتباط بین مولفه‌های داخلی و بین‌المللی فراهم می‌سازد. رویکرد سازهانگاران در مورد شکل‌بندی‌های امنیتی در دوران آینده و ظهور جنگ‌های جدید مبتنی بر بازسازی و بازآفرینی هنجارها از طریق کنش متقابل نمادین می‌باشد. رویکرد سازهانگاران نشان می‌دهد هنجارها به عنوان انتظارات جمعی، اقدام به تعیین اعتبار و به رسمیت شناختن هویت نموده و بدین ترتیب آنها را به وجود می‌آورند. از نظر آنها انتظارات بین‌المللی بر منافع، سیاست‌های داخلی و هویت بازیگران تاثیر بسیاری دارد، اما انتخاب‌های بازیگران ملی بر ساختارهای بین‌المللی نیز تاثیر می‌گذارد. در نتیجه، تلاش برای پل زدن بین نظام‌های داخلی و بین‌المللی یکی از رویکردهای عمده سازهانگاران است و این مساله باعث شده تا آنان امنیت داخلی و خارجی بازیگران را با یکدیگر مرتبط بدانند. پیوند شاخص‌های مربوط به امنیت داخلی و بین‌المللی، بیانگر آن است که کشورها در روند تامین اهداف راهبردی خود نیازمند بهره‌گیری از الگوها و شاخص‌های نرم‌افزاری و اتحاد و همکاری می‌باشند. یکی دیگر از مسایلی که سازهانگاران به آن اشاره دارند، این است که دولت تنها یکی از بازیگران در عرصه منطقه‌گرایی نبوده و بازیگران غیردولتی، نهادهای فراملی و فروملی نیز در این عرصه می‌توانند نقش فعالی بازی نمایند. اما در مجموع، این دولت‌ها هستند که نقش اصلی را در این فرایند بازی نموده و برای تامین منافع خود به تشکیل اتحادهای منطقه‌ای روی می‌آورند، به گونه‌ای که وجود دولت‌های ضعیف و ورشکسته در هر ناحیه‌ای از جهان می‌تواند به عنوان مهم‌ترین مانع برای تشکیل اتحادهای منطقه‌ای می‌باشد.

یکی دیگر از تئوری‌هایی که می‌توان برای تحلیل منطقه‌گرایی مدرن به کار برد، نظریه انتخاب

عقلانی است. نظریه انتخاب عقلانی در اصل محصول تلاش در راستای الگوسازی برای رفتار سیاسی بر پایه این مفروضه ساده است که بازیگران سیاسی، فایده‌خواهان هدفدار خودخادم هستند؛ به بیان دیگر، این نظریه می‌کوشد الگوهای تصنعی برای رفتار سیاسی بسازد، با این فرض که افراد موجوداتی عاقل هستند و به‌گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی هنگام رویارویی با هر انتخاب ممکن، سود و زیان گزینه‌ها را می‌سنجند، سپس گزینه‌ای را انتخاب می‌کنند که به احتمال زیاد در برگیرنده بیشترین نفع مادی است.^{۱۵}

بنابراین با پیوندی میان رویکرد سازه‌انگارانه و نظریه انتخاب عقلانی، می‌توانیم منطقه‌ای شدن را در قیاس با جهانی‌شدن، به معنای تمرکز فعالیت‌ها در سطح منطقه‌ای و فراتر از دولت-ملت تعریف کنیم. بنابراین منطقه‌ای‌شدن، وابستگی متقابل و تعامل بیشتر هنجارها، ایده‌ها، ارتباطات، اشخاص، سرمایه، کالاها و خدمات را به دنبال خواهد داشت. در مقابل، همکاری منطقه‌ای یا منطقه‌گرایی به تلاشی جامع برای همکاری دولت‌ها در منطقه^{۱۶} اشاره دارد. در خاورمیانه نهادها و قواعد رسمی و نیز آرمان‌ها و سرمایه اجتماعی مشترک در سطح منطقه‌ای را شاهد هستیم.

مدل حاضر، برای مثال با تمرکز بر مساله چگونگی ترویج تبعیت از قواعد منطقه‌ای، در پی تعریف متغیرهای مستقل یا وابسته برای تحلیل منطقه‌گرایی در خاورمیانه نمی‌باشد. در مقابل، به دنبال آن است تا مجموعه‌ای از متغیرهای مناسب و روابط علی آنها را با سیستمی پویا ترکیب کند. این متغیرها شامل موارد ذیل می‌باشد:

- آرمان کشورهای منطقه جهت تعمیق همکاری‌ها؛
- سرمایه اجتماعی به لحاظ هویت دسته‌جمعی و فرهنگ مشورتی؛
- نهادهای منطقه‌ای؛
- حوزه و عمق قواعد منطقه‌ای؛
- تبعیت کشورهای عضو از قواعد منطقه‌ای؛
- پاسخ‌گویی اقتصادهای منطقه‌ای و جوامع در برابر هم‌گرایی؛ و
- منطقه‌ای شدن.

در ادامه، متغیرهای مذکور به‌طور مختصر تعریف شده و وابستگی یا تأثیر آنها بر دیگر متغیرها توضیح داده خواهد شد. سپس، تأثیر بازیگران خارجی بر این متغیرها و فرایند منطقه‌ای شدن و همکاری منطقه‌ای مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بلندپروازی منطقه‌ای

بلندپروازی منطقه‌ای تعیین‌کننده میزان هم‌گرایی کشورهای یک منطقه و پس از آن ایجاد نوع قواعد و نهادهای منطقه‌ای می‌باشد. تعهد به پروژه منطقه‌ای نیز بر تبعیت از قواعد منطقه‌ای که هزینه‌هایی را بر اعضا تحمیل می‌سازد، تأثیرگذار است. میزان بلندپروازی منطقه‌ای در وهله نخست، به منافع و هزینه‌هایی که همکاری منطقه‌ای برای کشورهای عضو به‌همراه دارد، بستگی دارد. این منافع و هزینه‌ها می‌توانند در حوزه مختلف روی دهند؛ برای مثال می‌توانند بر امنیت، رفاه اقتصادی و مشروعیت دموکراتیک حکومت در کشورهای عضو تأثیرگذار باشند. به‌علاوه، ممکن است در زمان فائق آمدن بر مشکلات در منطقه یا زمان تعامل با بازیگران خارجی نیز با افزایش همراه باشند. بلندپروازی منطقه‌ای در وهله دوم، به توزیع داخلی این منافع و قدرت گروه‌های داخلی برای اثرگذاری بر همکاری منطقه‌ای بستگی دارد. این جنبه را نباید مورد غفلت قرار داد؛ زیرا در صورت باخت کسانی که کنترل سیاسی کشور را در دست دارند، گام‌های اضافی به‌سمت همکاری عمیق‌تر منطقه‌ای که نویدبخش رفاه بیشتری است، برداشته نخواهد شد. در وهله سوم، منافع سیاست خارجی «به‌طور عینی» تعیین نشده، بلکه به‌لحاظ اجتماعی ساخته می‌شوند.^{۱۷} این ایده کلی همچنین در مورد همکاری منطقه‌ای نیز صادق است.^{۱۸} به‌همین طریق، بلندپروازی منطقه‌ای به‌واسطه فرایندهای داخلی همکاری منطقه‌ای و نیز نمود مشترک آنها به‌سمت خارج تغییر می‌کند.

سرمایه اجتماعی منطقه‌ای

در این مقاله، سرمایه اجتماعی به هویت دسته‌جمعی در سطح منطقه‌ای و شیوه آگاهانه ارتباطات در مذاکرات منطقه‌ای اشاره دارد. هر دو مفهوم، ایده‌آل‌هایی را تشکیل می‌دهند که در

تضاد با دیدگاه دستاوردهای نسبی نفع خود از همکاری و راهبردهای سخت چانه‌زنی توزیعی از سوی کشورهای عضو می‌باشد. مناطق واقعاً هم‌گرا در جایی میان این طیف قرار دارند.

بازیگرانی که تحت هدایت حسی از بده و بستان^(۱) هستند، پاداش‌های برابر در هر چانه‌زنی را انتظار نداشته و پیمان‌شکنی نمی‌کنند. در مقابل، آنها متقاعد شده‌اند که منافع بلندمدت از رفتار همکاری‌جویانه بر دستاوردهای کوتاه‌مدت حاصل از مجادله، فریب و حقه می‌چربد.^{۱۹} حس بده‌وبستان زمانی ایجاد می‌گردد که با توجه به منافع دیگران به‌عنوان بخشی از منافع خود، نتایج اقدام دسته‌جمعی حاصل گردد. در چنین مواردی، بده‌وبستان به همکاری سودمندتر بیشتر منجر شده و بنابراین در بلندمدت معنا می‌یابد. اگر این فرایند پراکندگی منافع به‌وجود آید؛ به‌عبارت دیگر اگر بازیگران خود را با بازیگر دیگر بشناسند به‌طوری که تمایز میان «خود» و «دیگری» کمرنگ گردد، آنگاه هویت دسته‌جمعی ظهور پیدا می‌کند.^{۲۰} بنابراین، دولت‌ها به‌سختی تلاش می‌کنند تا متقابلاً موقعیت‌های قابل قبولی را کسب کنند و به‌جای تلاش برای تعقیب منافع ملی، تمایل بیشتری برای قربانی ساختن خود دارند.^{۲۱} درعین حال، آنها از آمادگی بیشتری برای به‌دوش گرفتن هزینه‌های اجرای قواعد منطقه‌ای دارند. این تأثیرات با افزایش شمار بازیگران برخورداری از هویت دسته‌جمعی - از بوروکرات‌هایی که به‌طور مستقیم در پروژه منطقه‌ای دخیل هستند تا کل حکومت، نخبگان و در نهایت مردم - تشدید می‌گردد.

بازیگرانی که به‌دنبال بهترین راه‌حل برای یک مشکل هستند، در مذاکرات خود تحت هدایت مجاب‌کننده‌ترین استدلال قرار دارند که بر اختیارات نهادینه‌شده ارجحیت دارد.^{۲۲} در حالی که هدف از چانه‌زنی توزیعی صرفاً یافتن تعامل قابل قبول متقابل است، مذاکره بیشتر در پی فرایند و اهداف آن بوده و به‌معنای ساختن باورهای حقیقی و هنجاری می‌باشد. مذاکره چندین مزیت را برای همکاری منطقه‌ای به‌همراه دارد:

- کارایی: هرچند مذاکره فرایندی زمان‌بر است، ولی در صورت وجود شرایطی (برای مثال، پیچیدگی بالایی از مسائل مورد مذاکره) کارایی بهتری از چانه‌زنی دارد. مزیت مذاکره آن است

1. Reciprocity

که به عنوان یک فیلتر عمل می کند. تنها پیشنهادات سیاسی که بتوان آنها را بر اساس زمینه‌هایی هنجاری توجیه کرد، می توانند از این آزمایش سربلند بیرون بیایند. به طور مشخص، مباحث و استدلال‌ها نباید با منافع فردی تلاقی داشته باشند، بلکه باید بدون توجه به منافع فردی در حال تغییر و محتوای آنها موجه باشند.^{۲۳} علاوه بر این، مذاکره دیدگاه‌های سودمند در زمینه کسب دستاوردها از همکاری منطقه‌ای در بلندمدت را تقویت می‌سازند.^{۲۴}

– کیفیت: در مذاکرات هیچ راه حلی از همان ابتدا کنار گذاشته نمی‌شود. کیفیت پیشنهادات سیاسی در کانون مباحث قرار دارد، جایی که استدلال‌ها بر مبنای شایستگی آنها مورد قضاوت قرار گرفته و سازوکارهای خلاقانه ایجاد توازن را می‌توان یافت که حداقل تضعیف کارایی سیاسی در صورت تحمل‌ناپذیر بودن پیامدهای توزیعی مؤثرترین راه حل را داشته باشند. این امر بر فرایند چانه‌زنی برتری دارد، جایی که قدرت کشورهای عضو تعیین‌کننده وزن پیشنهادات سیاسی بوده، بسیاری از سیاست‌های احتمالی از همان ابتدا کنار گذاشته می‌شوند و محاسبات توزیعی و ائتلاف‌سازی هدایت مذاکرات از مراحل آغازین را بر عهده دارند.

– مشروعیت و تبعیت:^(۱) کشورهایی که مشارکت فعالی در ایجاد اجماع نظر از طریق فرایند مذاکره دارند، توافقات منتج را مشروع قلمداد می‌نمایند.^{۲۵} بر اساس منطق تخصیص،^(۲) در مقابل تفکر نفع شخصی^(۳) و پیامدگرایی،^(۴) مذاکره با مشروعیت‌بخشی به توافقات «کشش تبعیت»^(۵) را در میان دولت‌ها ایجاد می‌نماید. مذاکره با قرار دادن قواعدی مشخص در هنجارهایی گسترده‌تر که حکومت‌ها خواهان آسیب رساندن به آنها با نقض قاعده‌ای خاص نیستند، تبعیت بیشتر را تسهیل می‌سازند. به علاوه، توجیهاتی منطقی از قواعد منطقه‌ای را ایجاد می‌نماید که در مرحله اجرای داخلی آنها مفید می‌باشد.^{۲۶}

-
1. Legitimacy and Compliance
 2. Logic of Appropriateness
 3. Self-Interest
 4. Consequentialist
 5. Compliance Pull

وضعیت نهادهای منطقه‌ای را می‌توان با توجه به صلاحیت و کارایی و نیز استقلال آنها مورد ارزیابی قرار داد.^{۲۷} نهادهای قانون‌گذاری، اجرایی و قضایی در سطح منطقه‌ای به چند شیوه همکاری منطقه‌ای را موجب می‌شوند؛^{۲۸} نخست اینکه بلندپروازی منطقه‌ای را تقویت می‌کنند آنها گروه‌هایی را ایجاد می‌نمایند که منافعشان در گرو اتحاد با پروژه همکاری منطقه‌ای است. این گروه‌ها می‌توانند کارکنان کمیته‌های منطقه‌ای، اعضای یک پارلمان منطقه‌ای یا قضاتی در دادگستری‌های ملی باشند که تحکیم موقعیت خود در شاخه‌های اجرایی و قضایی ملی را از طریق نظام قضایی منطقه‌ای می‌بینند. به علاوه، نهادهای منطقه‌ای از میزانی استقلال در راستای فعالیت‌های خود بهره‌مند هستند در نتیجه، گرایش آنها به توسعه استقلال خود و به کارگیری آن در راستای هم‌گرایی بیشتر می‌باشد. دوم اینکه، سرمایه اجتماعی را ایجاد می‌کنند.^{۲۹} آنها طرف‌های حاضر در نهادهای منطقه‌ای را برای اتخاذ چارچوب‌های روانی منطقه‌ای و هویت دسته‌جمعی منطقه‌ای به یکدیگر متصل می‌سازند. همچنین تبادل نظر را به عنوان مدلی از مذاکره تقویت می‌سازند. یکی از کارکردهای این گونه نهادها فراهم آوردن فضای لازم برای تبادل نظر است. «کمیسیون اروپایی» بسیاری از کمیته‌هایی که به «شورای اروپایی» گزارش می‌دهند، در فعالیت‌های خود بر تخصص و عقلانیت تاکید دارند. این ویژگی تکنوکراتیک آنها را به سمت تبادل نظر متمایل می‌سازد.^{۳۰} گفتمان حقوقی در «دیوان دادگستری اروپایی» نشان از شباهت‌هایی عمیق با ارتباط تبادل نظر دارد.^{۳۱} در زمانی که طرف‌های یک اختلاف سعی در متقاعد ساختن قضات دارند، گفتمان حقوقی رقابت کلامی را موجب شده و در همان حال تبعیت از قواعد مشخص گفتمان حقوقی را به دنبال دارد. به علاوه، نهادهای منطقه‌ای تبادل نظر میان کشورها را تقویت می‌کنند؛ زیرا ذهنیت آنها برای مجاب شدن غالباً بازتر از دولت‌هایی است که ذهنیت بسته‌ای در یک بازی سخت چانه‌زنی دارند. در نهایت، هم‌گرایی اروپایی مجموعه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای مشترک و حقوقی را ایجاد کرده است که مذاکره‌کنندگان می‌توانند به آنها اشاره کنند. این ارزش‌ها و هنجارها شامل دموکراسی، شفافیت، تمرکزگرایی،^(۱) احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، حاکمیت قانون و اقتصاد بازار

1. Subsidiarity

آزاد رقابتی می‌شود.^{۳۳} این «سلسله‌مراتب هنجاری» برای تبادُل نظر سودمند است؛ زیرا معیارهای دقیق و مورد توافق را برای قضاوت راجع به استدلال‌های مشخص فراهم می‌آورد.^{۳۳}

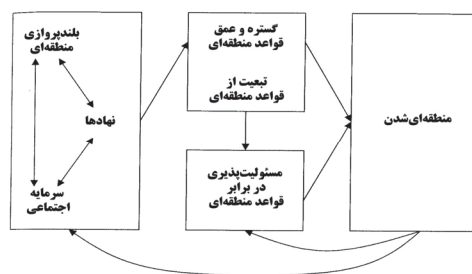
سوم اینکه آنها مستقیماً مذاکره در مورد قواعد منطقه‌ای را تسهیل می‌سازند. از یک طرف، آنها می‌توانند بر کشورهای عضو برای رسیدن به اجماع نظر فشار وارد سازند و از طرف دیگر، با وعده جبران در دیگر مسایل سیاسی یا در آینده، می‌توانند انگیزه‌های لازم را برای کشورهایی که از پذیرش یک تصمیم مشترک اکراه دارند، ایجاد نمایند. همچنین در طیفی از تخصص واقعی در زمینه تأثیرات پیشنهادات سیاسی رقیب برای راهبردهای نویدبخش تبادُل نظر در مواجهه با ناهمگونی‌های اطلاعاتی میان کشورهای عضو به تولید اطلاعات می‌پردازند.^{۳۴}

چهارم اینکه، آنها مستقیماً به حل و فصل مناقشات کمک کرده و تبعیت از قانون منطقه‌ای از طریق آشتی منافع دیپلماتیک و حل و فصل حقوقی اختلافات را تداوم می‌بخشند.

متغیرهای باقی‌مانده و رابطه آنها

تعامل متغیرهای کلیدی همکاری منطقه‌ای و منطقه‌ای شدن در شکل زیر ترسیم شده است. تمامی پیکان‌ها نشان از روابط در حال تقویت دارند. برخی متغیرها در کنار یکدیگر در یک خانه برای نمایش ساده‌تر آمده‌اند.

این مدل را می‌توان به صورت زیر تفسیر کرد:



– همان‌طور که در بالا آمد، بلندپروازی منطقه‌ای، نهادهای منطقه‌ای و سرمایه اجتماعی به‌طور متقابل یکدیگر را حمایت کرده و کمکی به مذاکره و تبعیت از قواعد منطقه‌ای هستند.

- گستره قواعد منطقه‌ای با شمار مسایل تحت پوشش بسط می‌یابد. عمق قواعد منطقه‌ای نیز با تقاضا و دقت بیشتر برای قواعد (به‌طوری‌که استثنائات کمی باقی بماند) افزایش می‌یابد.

- تأثیرات واقعی قواعد منطقه‌ای که اعضا از آنها تبعیت می‌کنند به پاسخ‌گویی نظام‌های حقوقی و سیاسی، اقتصاد و جوامع کشورهای عضو بستگی دارد. این شرایط تغییرناپذیر نبوده و در بلندمدت توسط قواعد منطقه‌ای شکل می‌یابند.

- میزان منطقه‌ای شدن به گستره و عمق قواعد منطقه‌ای، تبعیت کشورهای عضو و پاسخ‌گویی اقتصادها و جوامع منطقه‌ای بستگی دارد.

- منطقه‌ای شدن نه تنها محصول متغیرهای دیگر بوده، بلکه وابستگی و تعامل بیشتر نیز به‌نوبه خود بلندپروازی منطقه‌ای، نهادهای منطقه‌ای، سرمایه اجتماعی و نیز پاسخ‌گویی منطقه‌ای را اشاعه می‌دهند.

پیامدهای حضور بازیگر خارجی برای منطقه‌گرایی

در اصل، بازیگران خارجی می‌توانند به‌طور آگاهانه و ناآگاهانه بر همکاری منطقه‌ای تأثیر بگذارند که این تأثیر می‌تواند همکاری منطقه‌ای را تقویت کرده یا مانع گردد.^{۳۵} تمامی این متغیرهای کلیدی به‌استثنای منطقه‌ای شدن مستعد تأثیرپذیری از نیروهای خارجی هستند.

- بازیگران خارجی در صورت ارایه مشوق‌هایی نظیر توافقات تجاری و همکاری که بستگی به موفقیت قبلی از همکاری منطقه‌ای دارند، می‌توانند بلندپروازی منطقه‌ای (و نیز تبعیت از قواعد منطقه‌ای) را تقویت سازند. آنها همچنین می‌توانند جایگاه نیروهای سیاسی طرفدار هم‌گرایی در منطقه را برای نمونه با در اختیار قرار دادن پول و حمایت سیاسی از آنها تقویت سازند.

با وجود این، بازیگران خارجی می‌توانند در راستای مهار بلندپروازی منطقه‌ای، به‌همین صورت خود را وارد همکاری منطقه‌ای سازند.

- بازیگران خارجی می‌توانند از طریق رفتار با منطقه به‌عنوان یک کل و نه از طریق ترتیبات دوجانبه، کمکی به شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی در آن باشند. این بدان معنی است که بازیگران خارجی از مزیت چانه‌زنی خود برای یک کشور در مقابل دیگری و نیز همکاری گسترده

با ترتیبات زیرمنطقه‌ای از کشورهای عضو منطقه صرف‌نظر می‌کنند. در مقابل، بازیگران خارجی می‌توانند کشورهای عضو یک منطقه هم‌گرا را دچار دودستگی و انشقاق سازند.

- بازیگران خارجی می‌توانند کمکی در راستای نهادسازی باشند. آنها همچنین می‌توانند از طریق همکاری مستقیم با نهادهای منطقه‌ای - به‌جای تأکید بر ترتیبات دولتی - و ابراز نگرانی در زمانی که کشورهای عضو حقوق آنها را زیر پا می‌گذارند، موجبات تقویت آنها را فراهم سازند.

- بازیگران خارجی می‌توانند با توسعه و پروراندن قواعد منطقه‌ای کمکی به مناطق هم‌گرا باشند. این امر نه تنها کیفیت قواعد مذکور را ارتقا می‌بخشد، بلکه با وارد شدن مباحث به سطوح فنی و با شکل‌بخشی مدل‌های فرامنطقه‌ای به نتایج نهایی، عمق و گستره آنها را افزایش می‌دهند.

- بازیگران خارجی می‌توانند با سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌ها پاسخ‌گویی و مسئولیت‌پذیری منطقه‌ای را ارتقا دهند.

اینکه کدام‌یک از این اقدامات بیش از بقیه برای یک بازیگر خارجی که خواهان تقویت همکاری می‌باشد دارای اهمیت است، به شرایط خاص آن منطقه، توانایی بازیگر خارجی و نیز رابطه آن با منطقه بستگی دارد.

تحلیل همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه

تحلیل زیر از سه متغیر این مدل در چارچوب خاورمیانه - یعنی بلندپروازی منطقه‌ای، سرمایه اجتماعی و نهادهای منطقه‌ای - چگونگی کاربرد مدل را نشان خواهد داد.

بلندپروازی منطقه‌ای

بلندپروازی منطقه‌ای تعیین‌کننده گستره و عمق قواعد منطقه‌ای (که کشورهای عضو یک منطقه در پی مذاکره درباره آنها هستند)، تمایل آنها برای تبعیت از قواعد منطقه‌ای (که هزینه‌هایی را بر آنها تحمیل می‌سازد) و میزان تفویض حاکمیت کشورها به نهادهای منطقه‌ای می‌باشد.

از دیدگاه رفاه اقتصادی، همکاری منطقه‌ای میان کشورهای خاورمیانه، امکان افزایش مزایای هم‌گرایی اقتصادی با اتحادیه اروپا - دیگر بازارهای مهم جهانی - را از سه طریق فراهم خواهد کرد:

۱. کاهش هزینه‌های تعدیل در کوتاه‌مدت؛ ۲. دسترسی بهتر به بازارها به دلیل بالارفتن توان رقابتی و تقویت قدرت چانه‌زنی؛ و ۳. مهار خطر تأثیر مرکز-پیرامون. به علاوه، افزایش وابستگی اقتصادی نیازمند همکاری منطقه‌ای است. از یک طرف، همان‌طور که دیدگاه لیبرال کانتی پیش‌بینی می‌کند، پیش‌بردن همکاری منطقه‌ای و وابستگی متقابل می‌تواند روابط صلح‌آمیز را ترویج کند. از طرف دیگر، تا زمانی که وضعیت امنیتی شدید وجود دارد، کاهش استقلال تصمیم‌گیری و وابستگی بیشتر مانع و نقص محسوب می‌شود.

با نگاهی به سطح سیاسی داخلی در کشورهای خاورمیانه، مشخص می‌شود که بلندپروازی منطقه‌ای به‌طور سنتی تقریباً به‌طور کامل از سوی نخبگان سیاسی تعریف شده است. آنها از همکاری منطقه‌ای، قدرت سیاسی داخلی و خارجی بیشتری را می‌توانند به‌دست آورند. به لحاظ داخلی، ایده اتحاد و انسجام پان عربی همواره از میزان بالای مشروعیت برخوردار بوده است. نخبگان سیاسی از این ایده‌آل‌ها برای توجیه حکومت استبدادی خود استفاده می‌کنند. با این حال، در گذشته، رابطه میان هویت عربی و حاکمیت دولتی غالباً رابطه‌ای متعارض بوده است.^{۳۶} ملی‌گرایی عربی به‌عنوان شیوه‌ای از مخالفت مورد استفاده بوده و بنابراین تهدیدی برای حکومت‌های دارای قدرت است. به هر حال، رهبران سیاسی تنها تا زمانی از همکاری منطقه‌ای حمایت می‌کنند که دستاوردهای مشروعیت داخلی و خارجی بیش از دست دادن قدرت تصمیم‌گیری و هزینه‌های ناآرامی‌های اجتماعی احتمالی باشد. در این میان، هرچند بخش خصوصی به دلیل وابستگی زیاد به دولت، چندان حمایتی از هم‌گرایی نمی‌کند،^{۳۷} ولی اکثر سازمان‌های مستقل جامعه مدنی از آن نوع همکاری منطقه‌ای که ابزاری در راستای اهدافشان بوده و برای استقلال و نفوذ آنها سودمند باشند، حمایت می‌کنند.^{۳۸}

سرمایه اجتماعی منطقه‌ای

ونت بیان می‌دارد که شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی به میزان وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همسانی، خویش‌نظمی و تبادل نظر در میان گروهی از کشورها بستگی دارد.

شکل‌گیری هویت دسته‌جمعی همچنان فرایندی تدریجی خواهد بود که در آن نقش‌سازی^(۱) و نقش‌پذیری^(۲) نقش مهمی را ایفا می‌نماید.^{۳۹}

- وابستگی متقابل: با توجه به هم‌جواری سرزمین‌های پرجمعیت کشورهای خاورمیانه و چالش‌های پیش‌رو، کشورهای این منطقه ذاتاً دارای وابستگی متقابل می‌باشند. با این حال، اقتصاد آنان همچنان تا حد زیادی مستقل از یکدیگر می‌باشد.

- سرنوشت مشترک: به‌طور سنتی، سرنوشت مشترک عبارت از نبرد با اسرائیل بوده است. از زمانی که مناقشه با اسرائیل تا حد زیادی برای کشورهای مربوطه پرهزینه شده است، فشار بین‌المللی فزاینده‌ای بر کشورهای خاورمیانه جهت یافتن راه‌حلی صلح‌آمیز وجود دارد. تهاجم نیروهای آمریکایی به عراق در سال ۲۰۰۳ نیز برداشت از تهدید خارجی را افزایش داده است. مناقشه میان اسرائیل و حزب‌الله و جنگ بعدی میان آنها در سال ۲۰۰۶، بیانگر ضربه دیگری به همکاری منطقه‌ای بود.^{۴۰}

- همسانی: هویت‌های فراملی زیردولتی نظیر کردی یا فلسطینی و هویت‌های فرادولتی نظیر پان‌عربیسیم یا اسلام سیاسی، جریانات مهمی در نظام دولت‌های خاورمیانه بوده و رفتار صرفاً دولت-محور را محدود می‌سازند.^{۴۱} هرچند از «ملت عربی» غالباً در توافقات تجاری برای تأکید بر همسانی فرهنگی در منطقه به‌لحاظ زبان و مذهب و حمایت مردمی از پروژه‌های هم‌گرایی عربی یاد می‌شود، ولی به‌طور کلی این منطقه فاقد همسانی نهادی است؛ مساله‌ای که عاملی کلیدی برای موفقیت هم‌گرایی اروپایی بوده است. در اینجا، علاوه بر اینکه شمار نهادهای دموکراتیک اندک بوده و توسعه چندانی نیز نداشته‌اند، برخی مواقع ایدئولوژی رژیم‌های حاکم نیز از ایجاد و توسعه آنها جلوگیری می‌کنند.

- خویش‌داری: در این منطقه شاهد خویش‌داری نظامی نیستیم. دسته‌بندی‌های قومی و مذهبی و نیز اختلافات بر سر قلمرو و منابع طبیعی در همه جا شایع می‌باشد. در آینده، مناقشات

1. Role Casting

2. Role Taking

بر سر آب ممکن است تشدید گردد. شرایط سیاسی داخلی نیز کنترلی بر تجاوز نظامی به دولت خود نداشته و همچنین جامعه‌ای امنیتی وجود ندارد که از تجاوز خارجی جلوگیری کند.

- تبادُل نظر: تنش‌های امنیتی و توسعه ضعیف نهادهای منطقه‌ای، دلیل به‌حاشیه رانده شدن تبادُل نظر در همکاری منطقه‌ای خاورمیانه بوده است. اتحادیه عرب تنها نهادی است که می‌تواند مکان و انگیزه لازم برای تبادُل نظر، محیط باثبات برای ایجاد هنجارها و ظرفیت‌های حامی تبادُل نظر و نیز سلسله‌مراتبی از ارزش‌های مشترک را فراهم آورد. به‌هرحال، همان‌طور که تعهد به این نهاد ضعیف است، نتایج فرایندهای تبادُل نظر نیز به‌واسطه دیگر اشکال مذاکرات کنار گذاشته خواهد شد.

نهادهای منطقه‌ای

نهادهای منطقه‌ای در خاورمیانه از توسعه ضعیفی برخوردار بوده‌اند. هیچ نوع نظام قضایی منطقه‌ای نیز برای تقویت توافقات منطقه‌ای وجود نداشته و اختلافات در کمیته‌های ویژه مورد بررسی قرار می‌گیرند. کمیته‌های نظارتی برای فعالیت‌های خود به حکومت‌های ملی وابسته هستند. نخستین پارلمان عربی (موقت) برای اولین بار در دسامبر ۲۰۰۵ تشکیل گردید. این پارلمان هیچ‌گونه اختیار قانون‌گذاری الزام‌آور نداشته و صرفاً می‌تواند دیدگاه‌های خود را در زمینه‌های ارجاعی به آن از سوی شورای اتحادیه عرب (نماینده کشورهای عربی) عنوان کرده و تنها دوبار در سال تشکیل جلسه می‌دهد. به‌علاوه، این پارلمان تنها ۸۸ عضو دارد که اعضای آن شامل چهار عضو از پارلمان‌ها (که معمولاً در پشت دولت‌های خود حرکت می‌کنند) یا شوراهای مشورتی (در کشورهایی که پارلمانی وجود ندارد) هر عضو اتحادیه عرب می‌باشد که از سوی دولت‌ها تعیین می‌گردند. در نهایت اینکه، کشورهای عضو، اتحادیه عرب را در تنگنای مالی قرار می‌دهند، به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۰۴، ۱۰۰ میلیون یورو به آن بدهکار بودند.^{۴۲}

نتیجه‌گیری

مدل ارائه‌شده در این مقاله با تأسی از مکتب‌های فکری گوناگون، نگرشی جامع را برای

همکاری منطقه‌ای ارایه کرده و کاربرد آن می‌تواند نتایج خوبی بر دیدگاه‌های بلندمدت برای همکاری میان کشورهای خاورمیانه داشته باشد. بر همین مبنا، دستاوردهای رفاه اقتصادی که کشورهای خاورمیانه می‌توانند از همکاری کسب کنند، احتمالاً در آینده افزایش خواهد یافت. با هم‌گرایی کشورهای خاورمیانه و تبدیل آنها به اقتصادی جهانی، کشورهای عضو از انگیزه‌های قوی‌تری برای بهبود توانایی رقابتی خود و جذب سرمایه خارجی از طریق همکاری منطقه‌ای برخوردار خواهند شد. همچنین، هرچه موضع بازتری در مقابل شریک اصلی تجاری خود، یعنی اتحادیه اروپا، داشته باشند، به‌همان نسبت منافع آنها در همکاری منطقه‌ای بیشتر خواهد شد. در مسایل غیراقتصادی، وابستگی فزاینده در سطح منطقه‌ای و علاقه بیشتر به تقویت موضع چانه‌زنی در حوزه بین‌المللی نیز می‌تواند بلندپروازی منطقه‌ای را تقویت سازد. با این حال، منافع مذکور می‌تواند تا حدودی به‌واسطه وضعیت امنیتی حاضر که بر مخاطرات وابستگی متقابل منطقه‌ای از طریق همکاری منطقه‌ای می‌افزاید، تضعیف گردد.

به‌علاوه، مشکلات اجتماعی- به‌ویژه بیکاری- ممکن است (به‌طور موقت) به‌دنبال آزادسازی منطقه‌ای از وضعیت بدتری برخوردار شوند؛ چراکه سیاست‌های اجتماعی توسعه‌نیافته بوده و بازارهای کار/ مالی نیز انعطاف‌ناپذیر هستند. این امر می‌تواند تهدیدی برای نخبگان حاکم باشد. بنابراین، تبدیل بلندپروازی منطقه‌ای به مجموعه‌ای کارآمد از قواعد منطقه‌ای، قویاً به سرمایه اجتماعی در سطح منطقه‌ای و نهادهای مشترک بستگی دارد. وابستگی فزاینده، حسی از سرنوشت مشترک و هویت مشترک عربی، می‌تواند عناصر تشکیل‌دهنده یک هویت دسته‌جمعی قوی‌تر باشند. به‌هرحال، چنین تحولی به‌واسطه گام‌های متفاوت اصلاحات، دیدگاه‌های رقیب در قبال نفوذ خارجی (به‌ویژه ایالات متحده) و بی‌ثباتی منطقه‌ای، تحلیل رفته است. نهادهای منطقه‌ای عربی نیز توسعه اندکی داشته و صلاحیت و توان آنها بسیار محدود می‌باشد. بنابراین بعید است که این وضعیت تغییر کند؛ زیرا نخبگان حاکم نگرانی عمیقی در مورد سرایت تأثیرات سیاسی این تغییرات به حوزه‌های داخلی خود دارند؛ چرا که کشورهای خاورمیانه سرسختانه در تلاش برای کسب قدرت هستند و سازمان‌های منطقه‌ای نمی‌توانند در مقابل بازیگران ملی توان قدرت خود را افزایش دهند.

با توجه به موازنه سیاسی قدرت در داخل (که در جهت مخالف همکاری منطقه‌ای می‌باشد)، وضعیت شدید امنیتی کنونی (که ایجاد سرمایه اجتماعی را تضعیف می‌سازد) و مشکلات در تقویت نهادهای منطقه‌ای، شرایط برای همکاری عمیق‌تر میان کشورهای خاورمیانه مطلوب نمی‌باشد. در آینده قابل پیش‌بینی هم بعید است که دستاوردهای رفاهی اساسی از همکاری در سطح منطقه‌ای حاصل گردد. بنابراین، در حال حاضر باید دیدی پراگماتیک داشت و تحقق بخشی از دستاوردها را با استفاده از ترتیبات همکاری جویانه، از جمله حضور بازیگران فرمانطقه‌ای در کانون توجهات خود قرار داد و بدان وسیله شرایط همکاری گسترده‌تر را بهبود بخشید.

به‌طور کلی بازتاب‌های نظری و مطالعات ارایه‌شده در مورد منطقه‌گرایی در خاورمیانه به چندین نتیجه کلی می‌رسند: نخست اینکه، با استفاده از دیدگاه‌های تجربی تازه در مورد اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، سازمان کنفرانس اسلامی و همکاری تجاری میان کشورهای عربی و نیز میان اعراب و اسرائیل، روشن است که برخی از نهادهای همکاری منطقه‌ای در خاورمیانه قوی و روبه توسعه هستند، هرچند سابقه آنها بر مبنای اهداف اعلامی چندان تحقق نیافته است. دوم اینکه، در راستای این ارزیابی‌ها، گروه‌بندی زیرمنطقه‌ای از شورای همکاری خلیج فارس، مدلی از هماهنگی سیاسی در آینده را تشکیل می‌دهد. این شورا سازمانی زیرمنطقه‌ای است که از برنامه‌های ایدئولوژیک احتراز کرده و از همان آغاز بر همکاری کارکردگرایانه و هماهنگی دیپلماتیک تمرکز کرده است. این وضعیت در مورد خاور نزدیک با ساختار بسیار خصمانه آن (عراق، مناقشه عرب - اسرائیل، مناقشه اسرائیلی - فلسطینی) و سطح بالایی از مداخله قدرت‌های خارجی بسیار پیچیده‌تر است. در اینجا، محیط برای توسعه گروه‌بندی‌های زیرمنطقه‌ای بسیار خصمانه است؛ زیرا مناقشات داخلی و مداخلات خارجی بر ضد همکاری عمیق عمل می‌کنند.

پاورقی‌ها:

۱. دیوید ای لیک و پاتریک ام مورگان، *نظم‌های منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهان نوین*، ترجمه سیدجلال دهقانی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱.
۲. ریچارد لینل، «رژیم‌های بین‌المللی»، در: جان بلیس و استیو اسمیت، *جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، ترجمه ابوالقاسم راه‌چمنی و دیگران، جلد ۲، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳.
3. Y.J. Choi and J.A. Caporaso, "Comparative Regional Integration," in W. Carlsnaes, T. Risse and B.A. Simmons(eds.), *Handbook of International Relations*, London: Sage Publications, 2002; - F. Laursen (ed.), *Theoretical Perspectives on Comparative Regional Integration*, Aldershot: Ashgate, 2003; -W. Mattli, *The Logic of Integration: Europe and Beyond*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999.
4. F. Soderbaum, *The Political Economy of Regionalism: The Case of Southern Africa*, Houndmills: Paigrave Macmillan, 2004.
5. K. Deutsch, *Political Community and the North Atlantic Area: International Organization in the Light of Historical Experience*, Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1957.
6. V. K. Aggarwal and E. A. Fogarty (eds.), *EU Trade Strategies: Between Regionalism and Globalism*, Houndmills: Paigrave Macmillan, 2004; - H. Hanggi, R. Rolloff and J. Ruland (eds.), *Interregionalism and International Relations*, New York: Routledge, 2006.
7. P. Aarts, "The Middle East: A Region without Regionalism or the end of Exceptionalism?," *Third World Quarterly*, vol. 20, no. 5, 1999, pp. 911-925.
8. L. Fawcett, "Alliances, Cooperation and Regionalism in the Middle East," in: L. Fawcett, 2005, pp. 173-193.
9. Peter Katzenstein, (ed.), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, Chicago: University of Chicago Press, 1996.
10. R. Jepperson, Alexander Wendt and Peter Katzenstein, "Norms, Identity, and Culture on National Security," in Peter Katzenstein (ed.), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, Chicago: University of Chicago Press, 1996.
11. L. Binder, "The Middle East as a Subordinate International System," *World Politics*, vol. 10, no. 3, 1958, 408-429.
۱۲. ناصر هادیان، «سازه انگاری: از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال ۱۷،

13. Jeffrey T. Checkel, "The Constructivist Turn in International Relations Theory," *World Politics*, vol. 50, no. 2, 1998, pp. 324- 348.
14. Jeffrey T. Checkel "Norms and Domestic Politics: Birding the Rationalist-Constructivist," *European Journal of International Relations*, no.3, 1997, p. 473.
۱۵. کالین های، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، ترجمه احمد گل محمدی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۵، ص. ۲۷.
16. L. Fawcett, "Exploring Regional Domains: A Comparative History of - Regionalism," *International Affairs*, vol. 80, no. 3, 2004, pp. 429-446.
17. J. Goldstein and R. O. Keohane, *Ideas and Foreign Policy: Beliefs, Institutions and Political Change*, New York: Cornell University Press, 1993;
- A.Wendt, *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press, 1999.
18. C. Hemmer and P.J. Katzenstein, "Why is There no NATO in Asia? Collective Identity, Regionalism, and the Origins of Multilateralism," *International Organization*, vol. 56, no. 3, 2002, pp. 575-607;
- C. Parsons, "Showing Ideas as Causes: The Origins of the European Union," *International Organization*, vol. 56, no. 1, 2002, pp. 47-84.
19. J.G Ruggie, "Multi lateralism: The Anatomy of an Institution," *International Organization*, vol. 46, no. 3, 1992, pp. 561-598.
20. A.Wendt, op.cit.
21. M. Egeberg, "Transcending Intergovernmentalism? Identity and Role Perceptions of National Officials in EU Decision-Making," *Journal of European Public Policy*, vol. 6, no. 3, 1999, pp. 456-474;
- T. Checkel, "Going Native in Europe: Theorizing Social Interaction in European Institutions," *Comparative Political Studies*, vol. 36, nos. 1/2, 2003, pp. 209-231;
- J. Lewis, "Is the Hard Bargaining' Image of the Council Misleading? The Committee of Permanent Representatives and the Local Elections Directive," *Journal of Common Market Studies*, vol. 36, no. 4, 1998, pp. 479-504.
22. J. Habermas, *Faktizitdt und Geltung: B cit rage zur Diskurstheorie des Rechts unddes demokratischen Rechtsstaats*, Frankfurt a.M.: Suhrkamp, 1998;
- T. Risse, "Let's Argue!' Communicative Action in World Politics," *International Organization*, vol. 54, 2000, p. 1;
- M. Verweij and T.E. Joshing, "Special Issue: Deliberately Democratizing

- Multilateral Organization,” *Governance*, vol. 16, no. 1, 2003, pp. 1-21.
23. J. Elster (ed.), *Deliberative Democracy*, Cambridge: Cambridge University Press, 1998.
24. A. Wendt, op.cit.
25. T. Börzel and T. Risse, “Die Wirkung internationaler Institutionen. Von der Normanerkennung zur Normeinhaltung,” in *Regieren in internationalen Institutionen*, edited by M. Jachtenfuchs and M. Knodt, Opladen: Leske + Budrich, 2002;
- A. Chayes and A. Handler Chayes, *The New Sovereignty: Compliance with International Regulatory Agreements*, Cambridge, MA: Harvard University Press, 1995.
26. J. Neyer, “Discourse and Order in the EU: A Deliberative Approach to MultiLevel Governance,” *Journal of Common Market Studies*, vol. 41, no. 4, 2003, pp. 687-706.
27. J.M. Smith, “The Politics of Dispute Settlement Design: Explaining Legalism in Regional Trade Pacts,” *International Organization*, vol. 54, no. 1, 2000, pp. 137-180;
- K. W. Abbott, R.O. Keohane, A. Moravcsik, A. Slaughter and D. Snidal, “The Concept of Legalization,” *International Organization*, vol. 54, no. 3, 2000, pp. 401-419.
28. K. I. Alter, “The European Union’s Legal System and Domestic Policy: Spillover or Backlash?,” *International Organization*, vol. 54, no. 3, 2000, pp. 489-518;
- A. Burley and W. Mattli, “Europe before the Court: A Political Theory of Legal Integration,” *International Organization*, vol. 47, no. 1, 1993, pp. 41 -76;
- R. Corbett, F. Jacobs and M. Shackleton, “The European Parliament at Fifty: A View from the Inside,” *Journal of Common Market Studies*, vol. 41, no. 2, 2003, pp. 353-373;
- A. Stone Sweet and T.L. Brunch, “Constructing a Supranational Constitution: Dispute Resolution and Governance in the European Union,” *American Political Science Review*, vol. 92, no. 1, 1998, pp. 63-81.
29. L. Hooghe and G. Marks, *Multi-Level Governance and European Integration*, Lanham: Rowman and Littlefield, 2001.
30. T. Checkel, “Going Native in Europe: Theorizing Social Interaction in European Institutions,” op.cit.;

- M.A. Pollack, "Control Mechanism or Deliberative Democracy: Two Images of Comitology," *Comparative Political Studies*, vol. 36, nos. 1/2, 2003, pp. 125-155;
- P.M. Haas, "Introduction: Epistemic Communities and International Policy Coordination," *International Organization*, vol. 46, no. 1, 1992, pp. 1-35.
- 31. K. W. Abbott (etal.), op.cit; J. Habermas, op.cit.; J. Neyer, op.cit.; T. Risse, "Let's Argue!" Communicative Action in World Politics," op.cit.
- 32. I. Manners, "Normative Power Europe: A Contradiction in Terms?," *Journal of Common Market Studies*, vol. 40, no. 2, 2002, pp. 235-258.
- 33. J. Neyer, op.cit.
- 34. J. Talberg, "The Power of the Presidency: Brokerage, Efficiency and Distribution in EU Negotiations," *Journal of Common Market Studies*, vol. 42, no. 5, 2004, pp. 999-1022.
- 35. J.B. Grugel, "New Regionalism and Modes of Governance Comparing US and EU Strategies in Latin America," *European Journal of International Relations*, vol. 10, no. 4, 2004, pp. 603-626;
- H. Hanggi, R. Roloff and J. Ruland (eds.), *Interregionalism and International Relations*, New York: Routledge, 2006;
- M. Szymanski and M. Smith, "Coherence and Conditionality in European Foreign Policy: Negotiating the EU-Mexico Global Agreement," *Journal of Common Market Studies*, vol. 43, no. 1, 2005, pp. 171-192.
- 36. M.N. Barnett, "Sovereignty, Nationalism, and Regional Order in the Arab States System," *International Organization*, vol. 49, no. 3, 1995, pp. 479-510;
- R. Hinnebusch and A. Ehteshami (eds.), *The Foreign Policies of MiddleEast States*, Boulder: Lynne Rienner, 2002.
- 37. O. Schlumberger, "Arab Political Economy and the European Union's Mediterranean Policy: What Prospects for Development?," *New Political Economy*, vol. 5, no. 2, 2000, p. 58.
- 38. A. Hawthorne, "Political Reform in the Arab World: A New Ferment?," *Carnegie Papers: Democracy and Rule of Law Project*, no. 52, 2004, p. 8.
- 39. A. Wendt, op.cit.
- 40. MAFTA, *The Agreement For the Establishment of a Free Trade Zone Between The Arabic Mediterranean Nations, at Agadir*, 2001, p. 1.
- 41. R. Hinnebusch and A. Ehteshami, op.cit.
- 42. D. Al Zohairy, "Arab League: Reform or Retire," *AlJazeera*, 2005, p. 14.